

یکی از ما دروغ می گوید

کارن ام. مک مَنس

ترجمه فائزه ابراهیمی



کتاب گوله پشیر

فهرست

سایمون می گوید

۹.....	یک
۲۳.....	دو
۳۲.....	سه
۴۶.....	چهار
۵۶.....	پنج
۶۹.....	شش
۸۰.....	هفت
۹۰.....	هشت
۹۸.....	نه

قایم باشک

۱۰۵.....	ده
۱۱۷.....	یازده
۱۲۸.....	دوازده
۱۳۸.....	سیزده
۱۴۶.....	چهارده
۱۵۹.....	پانزده
۱۷۲.....	شانزده
۱۸۳.....	هفده
۱۹۴.....	هجده

جرئت یا حقیقت

۲۰۷.....	نوزده
۲۱۷.....	بیست
۲۲۳.....	بیست و یک

برای جَک، که همیشه مرا می خنداند.

۲۳۲	بیست و دو.....
۲۳۹	بیست و سه.....
۲۴۴	بیست و چهار.....
۲۵۵	بیست و پنج.....
۲۶۷	بیست و شش.....
۲۷۷	بیست و هفت.....
۲۸۵	بیست و هشت.....
۲۹۳	بیست و نه.....
۳۰۶	سی.....

مؤخره

۳۱۹	سه ماه بعد.....
-----	-----------------

سایمون می گوید

یک

برانوین^۱

دوشنبه، ۲۴ سپتامبر، ۲:۵۵ ظهر

ویدنوه‌های شخصی. دو خیانت اقتضاح. اینها فقط به روزرسانی‌های این هفته هستند. اگر درباره برنامه شایعه پراکنی سایمون کیلیهر^۲ به نام بی‌ویوهای^۳ بدانید، تعجب خواهید کرد که چطور کسی وقت پیدا می‌کند به درس و کلاسش برسد. صدایی از پشت سرم گفت: «خبرها قدیمی هستن "برانوین"؛ صبر کن تا پُستِ فردا رو ببینی.»

لعنتی. از اینکه کسی حین خواندن شایعات، مچم را بگیرد متنفرم. مخصوصاً اگر آن فرد، سازنده‌اش باشد. موبایلم را پایین تر می‌گیرم و در کُمدم را محکم می‌بندم. «بعد از این، زندگیِ کدوم بدبختی رو می‌خوای خراب کنی، سایمون؟» از لابه‌لای دانش‌آموزان راهم را به سمت در خروجی باز می‌کنم. سایمون هم کنارم راه می‌رود. باحالتی تحقیرآمیز دستش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «این کار

1. Bronwyn

2. Simon Kelleher

3. Bayview High

یه جور خدمت به جامعه‌ست. راستی تو به رجی کراولی^۱ درس می‌دادی، مگه نه؟ دوست نداری بدونی که توی اتاقش دوربین داره؟»

جوابی نمی‌دهم. رفتن من به اتاق خواب رجی کراولی ناقص‌العقل، غیرممکن است، مثل این می‌ماند که سایمون، بابت کارهایش کمی عذاب وجدان بگیرد!

سایمون با چشم‌های سرد آبی‌رنگش به قدم‌هایم که تندتر می‌شود، نگاه می‌کند. می‌گوید: «به‌هرحال خودشون شروع می‌کنن. اگه مردم دروغ نمی‌گفتن و خیانت نمی‌کردن، من هم از کاروکاسبی می‌افتادم. حالا چطور می‌خوای فرار کنی؟ می‌خوای خودت رو پشت نمره‌هات و افتخاراتت قایم کنی؟»

کاش می‌توانستم. پیامی را روی صفحه موبایلم می‌بینم: «تمرین داریم، ۳ ظهر، کافه ایپوک^۲». پیام از طرف یکی از هم‌تیمی‌هایم است و در ادامه نوشته: ایوان هم اینجاست.

باید هم آنجا باشد. هم‌تیمی دوست‌داشتنی من - با آنچه احتمالاً تصور می‌کنید فرق دارد - که انگار هر وقت من نمی‌توانم در بحث شرکت کنم، سروکله‌اش پیدا می‌شود.

می‌گویم: «نه دقیقاً.» از در سبزرنگ فلزی پشت پلکان رد می‌شویم، خطی که تیرگی دبیرستان بی‌ویوی اصلی و قسمت روشن و جدیدش را جدا می‌کند. هر سال خانواده‌های پولدار بیشتری از سن دیه‌گو خارج می‌شوند و پانزده مایل به سمت شرق، به بی‌ویو می‌آیند و انتظار دارند با آمدنشان به اینجا و با مالیاتی که می‌دهند، مدرسه‌ای مثل کاخ در انتظارشان باشد.

به آزمایشگاه آقای ایوری^۳ در طبقه سوم می‌رسیم. سایمون هم هنوز همراه من است. کمی برمی‌گردم و با آرنج به پهلویش می‌زنم و می‌گویم: «جای دیگه‌ای نیست که بخوای بری؟» سایمون گفت: «چرا. تنبیه شدم.» و صبر می‌کند تا به راهم

ادامه دهم. اما وقتی می‌بیند به‌جای راه رفتن دستگیره در را می‌گیرم، می‌خندد و می‌گوید: «داری شوخی می‌کنی. تو هم؟ تو چه کار کردی؟»

غرغرکنان گفتم: «الکی به من تهمت زدن.» و در را باز می‌کنم. سه دانش‌آموز دیگر هم اینجا هستند، کمی مکث می‌کنم تا همه را شناسایی کنم. گروهی نیست که پیش‌بینی می‌کردم. جز یک نفر.

نیت مکالی^۱ به صندلی‌اش تکیه می‌دهد، به من نیشخند می‌زند و می‌گوید: «تو هم خراب کردی؟ اینجا قراره تنبیه بشیم مثلاً؛ جلسه شورای دانش‌آموزی که نیست.»

او حتماً می‌داند. نیت از وقتی که کلاس پنجم بود، همیشه در دسر درست می‌کرد. حتی آخرین باری که با او صحبت کردم هم در همین وضعیت بود. سایمون به من گفته بود که قرار است امتحانی برای پذیرش صلاحیتش در مدرسه بدهد به‌خاطر... یک سری مسائل. شاید به‌خاطر معامله مواد مخدر باشد. نیت فروشنده معروفی است. البته این فقط یک فرضیه است.

آقای ایوری می‌گوید: «حرف‌هاتون رو بذارید برای بعد.» و چیزی را روی تخته‌اش چک می‌کند و در را پشت‌سر سایمون می‌بندد. پنجره‌های بلند، با پرده‌کرکره‌ای که دیوار را پوشانده، مثلث‌هایی از نور خورشید را روی زمین می‌اندازند و اتاق را روشن می‌کنند. صدای ضعیف تمرین فوتبال، از زمین پشت پارکینگ به گوش می‌رسد.

من هم می‌نشینم. به کوپر کلی^۲ نگاه می‌کنم. یک تکه کاغذ مجاله‌شده را مثل توپ بیسبال کف دستش گرفته و آرام می‌گوید: «سرت رو بالا بگیر آدی» و کاغذ را سمت دختری که آن‌طرف نشسته پرتاب می‌کند. آدی پرتیس^۳ چشمک می‌زند، لبخند نامطمئنی روی لب‌هایش دارد و اجازه می‌دهد که گلوله کاغذی به زمین بیفتد.

1. Reggie Crawley

2. Epoch

3. Avery

1. Macauley

2. Cooper Clay

3. Addy Prentiss